

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیلاً می‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاییه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبائی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهاییه، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبعاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.

جناب استاد در بحث اعتبارات ماهیت در بدایه جامع نکات زیبایی فرمودند که قبل از ارائه متن جلسه ۱۱۸ نهاییه، قسمتی از آنها را تقدیم میکنم؛ إن شاء الله مورد استفاده دوستان قرار بگیرد:

مقایسه لایشرط قسمی (ماهیت مطلقه) و مقسمی (کلی طبیعی):

مطلق ماهیت (لایشرط مقسمی) تقسیم می‌شود به ماهیت مطلقه، مجرد و مخلوطه. فرق میان مطلق ماهیت با ماهیت مطلقه، نظیر فرق میان مطلق وجود و وجود مطلق است. لایشرط مقسمی هیچگونه شرطی ندارد لذا با تمام شروط (شرط شیء، شرط عدم، لایشرط الوجود و العدم) جمع می‌شود یعنی «لایشرط یجتمع مع الف شرط»؛ اما لایشرط قسمی، مشروط به شرط اطلاق (همان لایشرطیت) است فلذا نمی‌تواند مشروط به شیء یا عدم آن باشد به بیان دیگر قابل جمع با شرط دیگری (شرط شیء و شرط عدم شیء) نیست یعنی با شرط مقارنت یا شرط عدم مقارنت جمع نمی‌شود گرچه که با خود مقارن (مشروط) و عدم آن قابل جمع است یعنی هم می‌تواند همراه مقارن باشد و هم میتواند همراه نباشد. مشروط همان خصوصیتی (علم و کتابت) است که در نظر گرفته‌ایم. با نظر به ماهیت انسان و این ویژگی‌ها سه اعتبار شکل می‌گیرد: ۱) انسان به شرط علم و کتابت؛

۲) انسان بشروط عدم علم و کتابت؛

۳) انسان مطلقاً (یعنی میتواند علم و کتابت داشته باشد میتواند هم نداشته باشد)؛

همچنین مقسم که انسان بما هو هو است میتواند با شرط علم و کتابت جمع شود، با شرط عدم علم و کتابت جمع شود، با شرط اطلاق از علم و کتابت جمع شود یعنی مطلق از داشتن و نداشتن علم و کتابت لحاظ شود.

بله میتواند با مشروط جمع شود. لایشرط مقسمی در قسم اول یا دوم یا سوم بروز می‌کند زیرا به حدی آزاد است که حتی اگر با هزار شرط هم جمع شود باز هم هست. اینگونه از ماهیت است که آن را کلی طبیعی می‌نامیم. البته برخی معتقدند کلی طبیعی، لایشرط قسمی است اما به نظر میرسد علت این خلط آن است که دیده‌اند لایشرط قسمی با مشروط‌های اعتبار اول (بشرط شیء) و دوم (بشرط عدم شیء) می‌تواند همراه و جمع شود و همراهی با مشروط را با همراهی با شرط خلط کرده فلذا تصور کرده‌اند ماهیت مطلقه، مقسم و در نتیجه کلی طبیعی است.

پس لایشرط مقسمی اگرچه طبق دستگاه فلاسفه (نه عرفاء) حتماً در قالب یکی از سه قسم محقق میشود اما مانند کلمه، خودش هویتی مخصوص به خود دارد. یعنی کلمه اگر چه صرفاً در قالب اسم یا فعل یا حرف میتواند محقق شود اما به خودی خود هویتی دارد که در برابر مهمل قرار میگیرد. اینگونه نیست که فعل یا اسم یا حرف در برابر مهمل باشند، این خود کلمه است که در برابر او است اما در قالب این سه.

درباره تحقق کلی طبیعی در خارج:

سه قول درباره کلی طبیعی هست: ۱- در خارج موجود نیست؛ ۲- به حسب وجود افراد و اقسامش، در خارج موجود است یعنی در خارج حسن و حسین وجود دارد، نه انسان اما وجود این افراد مجازاً به کلی نسبت داده می‌شود؛ ۳- خودش در ضمن وجود اقسامش در خارج تحقق دارد. این قول حکما است. زیرا کلی طبیعی چیزی غیر از همین اقسام نیست و گر نه تقسیم و مقسم بودن کلی طبیعی بی‌معنا می‌شود منتها به گونه‌ای باید آن را لحاظ کرد که با همه اقسام بسازد. یک حقیقت واحد است که می‌تواند بگونه‌های متعدد بروز کند یعنی به هر قسم که نگاه

کنیم در حقیقت مقسم را هم نگاه کرده‌ایم. مثلاً شما اگر حرف را ببینید نمی‌توانید بگویید کلمه دیدم؟ زید را ببینید نمی‌توانید بگویید من انسان دیدم؟ قطعاً می‌توانید.

علامه می‌فرماید: کلی طبیعی چون مقسم است میتواند هر گونه بروزی داشته باشد میتواند بشرط شیء (مخلوطه) محقق شود یعنی زید؛ می‌تواند لا بشرط (مطلقه) محقق شود. [و نیز میتواند بشرط لا و صرفاً در ذهن متحقق شود (اختلافی: پاورقی ش ۱ سه صفحه قبل)]

علامه در بدایه می‌فرماید کلی طبیعی می‌تواند به صورت ماهیت لا بشرط در خارج متحقق شود یعنی ماهیت مطلقه در خارج متحقق است، اما در نهایت سکوت فرموده است و این نشان دهنده تردید است. این تردید از نوع لحاظ مطلقه ناشی میشود اگر مباحث مفهومی و ماهوی مد نظر باشد (انسان بشرط الاطلاق)، فقط در ذهن خواهد بود؛ اما اگر جوری لحاظ کنید که قابل جمع با مشروطها و مقارنها باشد می‌تواند در خارج تحقق یابد.

پس وجود کلی طبیعی در خارج بستگی به نوع اعتبار آن دارد یعنی حتی وقتی می‌گوییم ماهیت مخلوطه در خارج متحقق است باز هم بستگی به نوع خلیط آن دارد اگر خلیطی که آن را اعتبار کرده‌ایم، خارجاً متحقق باشد کلی طبیعی هم خارجاً متحقق است؛ اما اگر خلیط، صرفاً ذهنی باشد (مثل کلیت، جنسیت، نوعیت) کلی طبیعی هم قطعاً در ذهن خواهد بود.

#جلسه ۱۱۸: ۹۸۰۸۲۱

گفته شد کلی طبیعی، همین لا بشرط مقسمی است. علامه در ادامه می‌فرماید کلی طبیعی در خارج موجود است:

و هی [ماهیت = کلی طبیعی] موجوده فی الخارج
کلی طبیعی، حقیقتی و رای فاعل شناسا است.

• یکی از بهترین متونی که نشان میدهد صدر المتألهین و حاجی سبزواری و من تبعهما، ماهیت را تولید و بر ساخته ذهن نمیدانند و بلکه معتقدند اعتباریت ماهیت بمعنای خارجیت و رای فاعل شناسا و ذهن است، همین متونی است که دربارهٔ موجودیت خارجی کلی طبیعی در آثارشان وجود دارد.

لوجود بعض أقسامها فيه كالمخلوطة

زیرا قطعاً اقلاً برخی از اقسام کلی طبیعی در خارج موجود هستند مانند زید و بکر که انسان بشرط شیء هستند.

• باز هم تذکر می‌دهیم که فهم کلی طبیعی به این آسانی‌ها نیست. یعنی نگوید کلی طبیعی که مقسم است و زید و بکر، قسم. دقت کنید که مقسم عین اقسام است و هیچ تفاوتی بین آنها نیست. در هر تقسیمی وقتی یکی از اقسام متحقق شود بدین معناست که مقسم، متحقق شده است.

• علامه در بدایه فرمودند «و هی موجوده فی الخارج لوجود قسمین من أقسامها - أعني المخلوطة و المطلقة - فيه (الخارج) و المقسم محفوظ فی أقسامه موجود بوجدها» اما در نهایت فقط مخلوطه را ذکر فرمودند؛ منتها همین جا هم

فرمودند که المخلوطة نه المخلوطة، یعنی گویا غیر از این، برخی از اقسام دیگر نیز در خارج تحقق دارد. اینجا بحث‌هایی وجود دارد که ورود نمیکنیم.^۱

حال که روشن شد کلی طبیعی، حقیقتی خارجی است، علامه به سراغ این مسأله میروند که:

نسبت کلی طبیعی در مقایسه با مصادیق و افراد خارجی اش چیست؟

• تذکر: توجه دارید که کلی طبیعی، فقط افراد خارجی ندارد بلکه افراد ذهنی هم دارد مثل آنجا که ماهیت را بنحو لابشرط قسمی یا بشرط لا اعتبار کنید. اینجا هم نمونه‌ای از کلی طبیعی هستند منتها در فضای ذهن. اما فعلاً بحث بر سر این است که اگر کلی طبیعی اگر با افراد خارجی اش مقایسه شود، چه نسبتی بین آنها برقرار است.

• در مورد کلی طبیعی دقت داشته باشید که چنانچه کلیت در کلی طبیعی معنای ویژه‌ای دارد، اطلاق مصادیق خارجی بعنوان افراد او نیز، معنای خاصی دارد.^۲ کلیتی که در مقابلش فردیت قرار دارد، در فضای کلی عقلی (انسان+وصف کلیت) شکل میگیرد. در کلی طبیعی اساساً بحث صدق مطرح نیست بلکه بحث شکل‌گیری طبیعت انسان -مثلاً- در قالب‌های مختلف است. این قالب میتواند به هر صورتی باشد حتی بصورت کلی عقلی و بشرط لا یا بصورت لابشرط قسمی.

در هر حال سوال این است که نسبت کلی طبیعی با افراد خارجی اش چگونه است؟ آیا یک کلی طبیعی واحد خارجی داریم که افرادش متکثرند؟ یا اینکه به تعداد افراد، کلی طبیعی داریم؟

فیلسوف در پاسخ به این سوال میگوید: نمیتوانیم بگوییم کلی طبیعی، یک واحد شخصی عددی است و همان یک چیز در تمام افراد خارجی اش متحقق است؛ زیرا دو تالی فاسد دارد:

۱- اجتماع نقیضین: وحدت و کثرت -که متناقض‌اند- در یکجا جمع میشوند. یعنی درعین حال که کلی طبیعی در خارج، یک واحد است درعین حال کثیر هم هست و بالعکس.

۲- اجتماع ضدین در امر واحد: زیرا مثلاً در انسان، برخی از افراد سفید هستند و برخی دیگر سیاه؛ اگر بگوییم بلحاظ واقعیت و رای فاعل شناسا، در خارج، یک انسان داریم، این اضداد در او اجتماع خواهند کرد.

پس صحیح این است که بگوییم به تعداد انسان‌هایی که در خارج هستند، طبیعت انسان (=ذات و کلی طبیعی انسان) داریم. به بیان حکما، نسبت کلی طبیعی با مصادیق خارجی اش، نسبت آباء کثیر و اولاد کثیر

^۱ استاد در بدایه فرمودند: علامه در بدایه میفرماید کلی طبیعی میتواند بصورت ماهیت لابشرط در خارج متحقق شود یعنی ماهیت مطلقه در خارج متحقق است، اما در نهاییه سکوت فرموده است و این نشان دهنده تردید است. این تردید از نوع لحاظ مطلقه ناشی میشود اگر مباحث مفهومی و ماهوی مد نظر باشد (انسان بشرط الاطلاق)، فقط در ذهن خواهد بود؛ اما اگر جوری لحاظ کنید که قابل جمع با مشروط‌ها و مقارن‌ها باشد میتواند در خارج تحقق یابد.

^۲ در جلسه ۳۸ بدایه جامع ذیل بحث از احتجاجات بر وجود ذهنی فرمودند: زید یا وجود ذهنی او هیچکدام، "مصدق" کلی طبیعی نیستند یعنی بطورکلی، کلی طبیعی، مصداق اصطلاحی ندارد زیرا مصداق در جایی است که واقعاً کلی داشته باشیم حال آنکه کلی طبیعی، یک حقیقت مرسل و اطلاقی است و اگر حکما این قسم را میگفتند «اطلاق» -که اینک بعضی گفته‌اند-، بهتر بود. همچنین در بحث وجود ذهنی نهاییه ذیل فروع فصل، الأمر الأول فرمودند: مصداق بودن و مفهوم بودن غیر از خود انسان (=کلی طبیعی) است و انسان مرسل از مصداقیت و مفهومیت است. کلی طبیعی به حدی ارسال دارد که میتواند علاوه بر نسخه مصداقی، نسخه مفهومی هم داشته باشد.

است نه أب واحد و اولاد كثير. یعنی با تحقق یافتن هر فرد از انسان، یک طبیعت انسان (= یک کلی طبیعی انسان) متحقق میشود. پس حتی اگر یک فرد انسان هم داشته باشیم، کلی طبیعی متحقق است.

{بررسی ریشه تاریخی مسأله: سوال مانحن فیه که توسط فلاسفه بررسی میشود، یک گوشه چشمی دارد به دیدگاه کسانی که معتقد بودند کلی طبیعی در خارج بوصف وحدت موجود است. مثلاً درباره انسان، یک طبیعت واحد انسان در خارج داریم و همین یک طبیعت، افراد و مصادیق فراوانی را در عالم خارج پیدا میکند. در واقع آنها توجه به بحث رب النوع و کلی سعی داشتند. فیلسوفان به همان دو دلیل مذکور گفتند چنین چیزی ممکن نیست.

البته معتقدین به نظریه رب النوع به این دو دلیل، پاسخ داده اند. نگاه اینها به کلی طبیعی، این بود که یک حقیقت واحد در خارج هست که همو منبسط و مبسوط میشود و افراد متعدد انسان (مثلاً) را شکل میدهد.

خب اصل چنین معنایی، مشکلی ندارد یعنی چنین کلی ای از یک جهت واحد است و از جهتی دیگر کثیر؛ همچنین میتواند هم سیاه باشد هم سفید، بدین معنا که بلحاظ این بروز خارجی که عبارت باشد از زید، سفید شده است و بلحاظ بروزی دیگر که عبارت باشد از عمرو، سیاه. منتها باید توجه کنیم که دیدگاه فیلسوفان راجع به ذات طبیعت انسان است که همان حقیقت انبساطی سعی نیز یک فرد اوست منتها فرد عقلی. به بیان دیگر، کلی طبیعی، حتی از آن فرد عقلی (رب النوع) هم مرسل است. پس حتی اگر دیدگاه آنها -وجود فرد عقلی خارجی کلی طبیعی (انسان)- با استدلال و برهان، ثابت هم بشود باز در این بحث، سخن فلاسفه دچار خدشه نمیشود زیرا آن دیدگاه، تقابلی با دیدگاه فیلسوفان ندارد. پایان بررسی}

و الموجود من الکلی [کلی طبیعی = ذات ماهیت = ذات انسان = طبیعت انسان] فی کل فرد غیر الموجود منه فی فرد آخر بالعدد

کلی طبیعی ای که ضمن فرد الف متحقق است غیر از کلی طبیعی ای است که در فرد ب متحقق است. این غیریت، بالعدد است یعنی بالشخص و بلحاظ وجودی، متفاوت است.

و لو کان الموجود منه فی الأفراد الخارجیة واحداً بالعدد

اگر اینگونه بود که در خارج، یک طبیعت واحد خارجی انسان میداشتیم که تمام افراد انسان، مصداق او بودند دو مشکل پیش می آمد:

۱- کان الواحد کثیرا بعینه و هو محال

که چنین چیزی اجتماع نقیضین است

۲- و کان الواحد متصفا بصفات متقابلة و هو محال

یک طبیعت (یعنی همان طبیعت واحد خارجی) باید هم سفید باشد هم سیاه؛ هم یک متری باشد هم دو متری؛ و همه انواع تضادها و صفات متقابلة را باید در خودش بنحو جمع داشته باشد.

و هذا معنى قولهم إن نسبة الماهية إلى أفرادها كنسبة الآباء الكثيرين إلى أولادهم لا كنسبة الأب الواحد إلى أولاده
الكثيرين

• بازهم میگوییم اگر بخواهیم دقیق باشیم، در مقابل کلی طبیعی، نمیتوان از "افراد" استفاده کرد زیرا "فرد" در برابر کلی عقلی استعمال میشود. مراد از فرد در اینجا نمونه و نسخه است.

فالماهية كثيرة في الخارج بكثرة أفرادها

پس به تعداد افراد انسان، در خارج، ماهیت انسان داریم.

نعم هي بوصف الكلية و الاشتراك واحدة موجودة في الذهن كما سيأتي.

بله اگر ماهیت (کلی طبیعی) را با وصف کلیت و اشتراک لحاظ کنید، چنین چیزی میشود کلی عقلی، که فقط در ذهن قابلیت تحقق دارد.

سوال: کلی طبیعی یک چیز است یا چند چیز؟ بارها گفته‌ایم که کلی طبیعی در نهایت ارسال است یعنی حتی نسبت به اینکه یکی است یا چند تا، موجود است یا معدوم، ذهنی است یا خارجی، متشخص (جزئی فلسفی) است یا کلی و او هم مرسل است. میتواند یکی باشد چنانچه میتواند هزاران نسخه داشته باشد و...

الفصل الثالث في الكلي و الجزئي

• آدرس‌ها: شرح تجرید فصل ۲ مسأله ۵؛ جوهر النضید ص ۱۲ و ۱۳؛ اسفار ج ۲ ص ۸ تا ص ۱۵؛ شرح منظومه ج ۲ ص ۳۷۴؛ بدایه مرحله ۵ فصل ۷.

در این فصل، مسأله کلیت و جزئیت از منظر فیلسوفانه مورد بررسی قرار میگیرد. یعنی کلی و جزئی مطرح در اینجا، معقول ثانی فلسفی است نه منطقی.

توضیح اینکه مقسم در تقسیم جزئی و کلی، در علم منطق، مفهوم است یعنی میگوییم مفهوم یا کلی است یا جزئی؛ اما مقسم در فلسفه، موجود است.

طبیعتاً وقتی سخن از مفهوم به میان می‌آید پای صدق و انطباق نیز به مسأله باز میشود. منطق‌دان میگوید اگر صدق و انطباق، بر کثیرین باشد مفهوم ما کلی است مثل انسان؛ و اگر صدق، بر فرد خاص باشد، مفهوم ما جزئی است مثل زید.

اما مقسم کلی و جزئی مطرح در فلسفه، موجود است. فلذا فیلسوف بحث کلیت و جزئیت را ذیل تقسیم وجود به خارجیت و ذهنیت معنا میکند.

فیلسوف میگوید منظور من از کلی، آن است که صدق و انطباق در او معنا دارد؛ و مرادم از جزئی، آن است که اساساً صدق و انطباق در او راه نداشته باشد؛

پس وقتی موجود در ذهن است بحث انطباق درباره او قابل طرح است و فیلسوف، آن را کلی میدانند، و وقتی در خارج است، بحث انطباق درباره او بی معناست و فیلسوف به او جزئی یا شخص میگوید.^۳

نسبت کلیت و جزئیت منطقی و فلسفی:

فیلسوف بدنبال تخریب جزئیت و کلیت منطقی نیست. فیلسوف میگوید اگر چیزی مفهومی شد و به فضای ذهن رفت، بلحاظ سنخ ذات وجودی اش، قابلیت انطباق بر کثیرین پیدا میکند. منتها گاهی بحسب شرایط خارجی، فقط بر یک فرد انطباق می یابد کما اینکه میتواند اصلاً مصداق خارجی نداشته باشد.

مفهوم بلحاظ سنخ ذاتش و بخاطر خاصیت وجودشناختی اش قابلیت انطباق دارد حال گاهی دایره این انطباق، وسیع میشود که میشود کلی منطقی، و گاهی آن قدر ضیق میشود که فقط بر یک فرد خارجی قابل انطباق است که میشود جزئی منطقی. آنچه دایره را وسیع یا ضیق میکند شرایط خارج از حیطه خود مفهوم است. با این حساب، کلی و جزئی منطقی هر دو کلی فلسفی هستند.

لا ريب أن الماهية الكثيرة الأفراد تصدق على كل واحد من أفرادها و تحمل عليه

• «الماهية الكثيرة الأفراد»: در ادامه توضیح میدهند که مراد این است که قابلیت کثرت افرادی داشته باشد [یعنی همان ماهیت مفهومی] نه اینکه الآن بالفعل، دارای کثرت افرادی باشد. پس حتی مفهوم زید نیز ماهیت کثرت افراد است یعنی قابلیت صدق بر کثیرین را دارد اگرچه بلحاظ شرایط خارجی، فقط بر یک فرد، صدق میکند.^۴

• این عبارت تحلیل زیبای فیلسوفانه ای از مسأله شکل گیری کلیت در ماهیت است:

بمعنى أن الماهية التي في الذهن كلما وَرَدَ فيه فردٌ من أفرادها و عَرَضَ عليها اتحدت معه و كانت هي هو

ماهیت هرگاه در ذهن باشد و فردی از افراد ماهیت وارد بشود در ذهن و عارض بشود بر ماهیت، ماهیت با او متحد میشود و این همانی رخ میدهد [یعنی ماهیت، خود آن فرد خواهد شد. زید و بکر و عمرو وقتی در ذهن می آیند با ماهیت انسان، متحد میشوند]

و هذه الخاصة هي المسماة بالكلية و هي المراد باشتراك الأفراد في الماهية

این خاصیتی که در ماهیت درون ذهن، پدید می آید همان کلیت فلسفی است و اینکه میگوییم: «افراد ماهیت، در ماهیت، اشتراک دارند» مرادمان در فضای ذهن است

فالعقل لا يمتنع من تجويز صدق الماهية على كثرين بالنظر إلى نفسها

^۳ استاد در جلسه ۷۲، در فروع بحث وجود ذهنی نهاییه، ذیل امر اول، اشکال چهارم نیز بحثی درباره کلیت و جزئیت منطقی و فلسفی و مقسم هر یک بیان داشتند. در آنجا فرمودند: کلیت فلسفی یعنی مفهومیت؛ و مفهومیت با کلیت منطقی و جزئیت منطقی سازگار است. در مقابل، موجود جزئی آن است که ابدأ قابلیت صدق و انطباق در او راه ندارد زیرا تشخص و جزئیت فلسفی، ریشه صدق را میسوزاند.

^۴ خ: در اختلافی که بین مشاء و حکمت متعالیه بر سر عامل تشخص بود گفتیم عوارض نمیتوانند تشخص را باشند زیرا شما هر قدر هم عرض و وصف، به جوهر اضافه کنید باز سرآخر یک مفهوم کلی خواهید داشت که قابلیت داشتن فرد دیگری در او راه دارد. این وجود است که تشخص را است و به تعبیر زیبای استاد وجود (تشخص)، ریشه صدق و انطباق را میسوزاند.

عقل، وقتی ذات ماهیت را که در ذهن قرار دارد در نظر میگیرد، ممتنع نمیداند این را که یک ماهیت (انسان) بر کثیرین صدق کند

سواء كانت ذات أفراد كثيرين في الخارج أم لا

خواه در خارج، افراد کثیر داشته باشد مثل "انسان"؛ یا نداشته باشد مثل "زید"

فالكلية خاصة ذهنية تعرض الماهية في الذهن إذ الوجود الخارجي العيني مساوق للشخصية مانع عن الاشتراك
پس کلیت فلسفی، خاصیتی است که فقط در ذهن، عارض بر ماهیت میشود؛ زیرا وجود خارجی، مساوق تشخیص است و مانع از اشتراک میشود [یعنی ریشه صدق و انطباق را میسوزاند]

فالكلية من لوازم الوجود الذهني للماهية كما أن الجزئية و الشخصية من لوازم الوجود الخارجي [للماهية]
لازمه وجود ذهنی، کلیت و قابلیت صدق است؛ همانگونه که لازمه وجود خارجی، تشخیص و عدم قابلیت انطباق است.